

باسمه تعالی

موضوع کلی: اقتضای امر به شی نهی از ضد

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه)

موضوع جزئی: ثمره بحث ضد

۹۵/۱۱/۲

بررسی کلام محقق خوئی در اصل مسأله تراحم واجب مهم و اهم

محقق خوئی در بخش اول فرمایشات خود، کلام محقق کرکی را ترجیح داد بر تفصیل محقق نائینی و این تفصیل را رد کرد. ولی درباره اصل مسأله که یک واجب موسع با یک واجب اهم مثل ازاله تراحم کند، آیا صلات واقع شده در فضای مزاحمت با ازاله صحیح است از باب تحلیل محقق کرکی یا نه؟ نظر ایشان اجمالاً این است که در این مسأله نه کبرای تعارض و نه کبرای تراحم، هیچکدام محقق نمی‌شود، کأنّ اصلاً اشکالی نیست زیرا اشکال از یکی از دو جهت مذکور باید باشد، در حالیکه ما نحن فیه نه مصداق تعارض است و نه مصداق تراحم و اصلاً هیچ مشکلی وجود ندارد، زیرا کبرای تعارض را آقایان، به تنافی مدلول دو دلیل به حسب مقام اثبات معنا می‌کنند، که این تنافی یا بالذات است یا بالعرض که تنافی بالذات یا علی نحو تناقض یا تضاد است. مثلاً اگر دو دلیل داشتیم که یکی دلالت بر وجوب فعلی می‌کند و دیگری دلالت بر عدم وجوب فعلی کند این تنافی به حسب دلالت است یعنی این دو دلیل در وجوب این فعل و عدم وجوب این فعل تنافی بالذات دارند و نمی‌شود در لوح محفوظ هم واجب باشد و هم نباشد یا اگر یک دلیل گفت «کذا واجب» و دلیل دیگری گفت «کذا محرم» به دلیل اینکه در جای خود ثابت شده که احکام تکلیفی شرعی با هم تضاد دارند این دو دلیل تضاد دارند زیرا مدلول دلیل الف می‌گوید وجوب و مدلول دلیل ب می‌گوید حرمت یا استحباب و این دو دلیل با همدیگر جمع نمی‌شوند و محقق خوئی می‌فرماید تضاد هم در واقع به تناقض برمی‌گردد زیرا مستحب یعنی لیس بواجب.

ایشان می‌فرماید گاهی دو دلیل بالذات این گونه نیستند ولی ما از خارج می‌دانیم که یکی از اینها صحیح نیست مثل اینکه دلیلی می‌گوید در ظهر جمعه، نماز جمعه واجب است و دلیل دیگر می‌گوید نماز ظهر واجب است و اینها بالذات تنافی ندارند ولی ما از خارج می‌دانیم که یک نماز بیشتر واجب نیست و این علم خارجی ما باعث می‌شود که علم پیدا کنیم که یکی از اینها بیشتر واجب نیست ولی بالاخره در تعارض یکی از این دو دلیل باید دیگری را چه بالذات و چه بالعرض تکذیب کند.

تراحم در واقع یک نوع تنافی است که در مقام امتثال رخ می‌دهد و کاری به مقام اثبات حکم و انشاء ندارد. وقتی انقاز الف و ب در مقام امتثال تنافی دارند و در وادی امتثال جمع بین این دو امکان ندارد زیرا اگر قدرت را صرف انقاز زید کنم از انقاز بکر عاجز می‌شوم و بالعکس و لذا دو حکم در مقام امتثال نمی‌توانند فعلیت پیدا کنند و فعلیت الف متوقف بر ترک ب است و بالعکس. و لذا در مقام امتثال یک تراحمی بین این دو رخ می‌دهد. به حسب عالم دلالت بین وجوب أداء دین و وجوب صلوات تنافی وجود ندارد ولی مکلف به حسب مقام امتثال گرفتار است و نمی‌تواند هر دو را هم زمان امتثال کند. پس تراحم جایی است که مکلف در وادی امتثال قدرت بر جمع دو تکلیف پیدا نمی‌کند. اگر کسی این حیثیت‌ها را توجه کند که حیث تعارض در دلالت است و حیث تراحم عجز در امتثال است که قدرت برای فعلیت تکلیف وجود ندارد پس می‌فهمد که بین تعارض و تراحم جامعی نیست و این گونه نیست که یک دلیل بتواند هم در تعارض و هم در تراحم وارد شود یکی را به خاطر خصوصیتی که به حسب عالم دلالت است و یکی را به خاطر خصوصیتی که برای عالم امتثال است.

در مانحن فیه نیز یک «ازل النجاسة» از مسجد وجود دارد یک «صل» که به حسب دلالت ربطی به هم ندارند و تکاذبی ندارند و وجوب ازاله نجاست از مسجد یک تکلیف است و وجوب صلوات تکلیف دیگری است و دو تکلیف هستند که دو موضوع دارند و هیچ ربطی به هم ندارند و تکاذبی در عالم دلالت ندارند نه بالذات و نه بالعرض و این گونه نیست که یکی راست باشد و یکی دروغ باشد. در وادی امتثال نیز متعلق این تکلیف، وجوب ازاله نجاست و متعلق آن تکلیف تحقق صلوات در وقت محدّد است و اولین تکلیف مقدور من است و در تکلیف دوم هم مقدور من

هست که صلات را در این وقت محدّد که موسع است ایجاد کنم. وقتی ایقاع صلات و تحقق ازاله و ایقاع چنین طبیعی برای من امکان دارد پس تکلیف فعلی است و لذا نه مسأله تراحم اینجا صغری دارد زیرا قدرت است و نه مسأله تعارض موضوع دارد، زیرا تعارض بین مدلول دو دلیل به حسب عالم اثبات است. پس بر اساس توضیحات محقق خوئی اینجا خارج از کبری تراحم است.

سپس محقق خوئی می‌فرماید که این تحلیل ما منافاتی با کلام محقق کرکی ندارد و ثمره‌ای که در کلام ایشان بود جاری است و منافاتی بین کلام ما و محقق کرکی نیست، یعنی مسأله ولو خارج از صغرای تراحم است ولی کلام محقق کرکی هم با همان توضیحی که داد درست است. پس از یک طرف کلامی که برای محقق کرکی گفت را دفاع می‌کند و از یک طرف می‌گوید که این بحث، صغری تراحم نیست.

اشکال علامه طباطبائی به جواب محقق کرکی در حاشیه کفایه

این کلام محقق خوئی در مقابل فرمایش بزرگانی مثل علامه در حاشیه کفایه است زیرا مرحوم علامه در ذیل دو عبارت آخوند دو پاورقی محکم دارد:

پاورقی اول: یک جا آخوند در این فضا که اگر کسی گفت تکلیف به طبیعی خورده است فرمایش کرکی را بیان می‌کند که توضیح آن گذشت، در اینجا علامه پاورقی دارد که بین این دو تا مطلب جمع نمی‌توان کرد زیرا این تناقض است که کسی بگوید امر به صلات در وقت مزاحمت فعلیت ندارد یعنی امر به صلات در این نیم ساعت که موقع ازاله است فعلی نیست زیرا امر به اهم فعلی است و بعد بگوید در اتیان این فرد با قصد امری که به طبیعی خورده می‌توانید عمل را انجام دهید. این تناقض گوئی است که از یک طرف بگویی که امر فعلی نیست و از طرفی بگویی که می‌توانید قصد امر کنید.

ان قلت: قصد امر متعلق به طبیعی را می‌کنید چه اشکال دارد و تناقضی وجود ندارد. می‌گوییم افراد موجود در نیم ساعت اولیه خاطر مزاحمت امر ندارند و از طرفی می‌گوییم اگر با قصد امر طبیعی اتیان کردید مجزی است و اجزا حکم عقل است پس تناقضی در کار نیست.

قلت: یا از روز اول تصمیم بگیر که امر کاری به فرد ندارد و نگو عقل می‌گوید امر متعلق به این فرد فعلیت ندارد از همان اول بگو این فرد از اولولولا المزاحمه، امر نداشته است و تا آخر هم امر ندارد. نگو این فرد به حکم عقل امرش از فعلیت افتاده است و برای اتیان این فرد، امر طبیعی را قصد کن. اگر واقعا امری که سراغ فرد رفته است منتفی شده است شما چطور می‌خواهید آن امر را قصد کنید.

پاورقی دوم: مرحوم آخوند فرمود این تحلیل محقق کرکی را می‌توان بر مبنای کسانی که متعلق تکلیف را فرد می‌دانند نیز درست کرد ولی علی خفاء. علامه در اینجا پاورقی دارد که اینجا بدتر است از مورد قبل زیرا از طبیعی که بحث کنید آن کلام بالا را می‌گوییم ولی اگر بحث از تعلق تکلیف به فرد بکنید این مثل این است که بگویید این فرد امر ندارد ولی شما این امر را قصد کن و یا با امر به فرد دیگر قصدش کن. مگر می‌شود که برای قصد این فرد قصد امر به فرد دیگر را کرد، مگر می‌شود صلوات را با قصد صوم اتیان کرد و درست در بیاید.

ارتباط کلام مرحوم علامه طباطبائی با کلام محقق خوئی و اشکال به محقق خوئی

خفاء موجود در کلام محقق خوئی این است که ایشان چطور بین تحلیل خود از اصل مسأله و صحت کلام محقق کرکی جمع می‌کنند. ایشان ابتدا یک تحلیل زیبایی ارائه می‌دهد و بعد می‌گوید: «بِقَائِهِ لَا يَخْفَى أَنَّ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَنَّهُ لَا تَزَاحِمَ بَيْنَ الْوَاجِبِ الْمَوْسَعِّ وَالْمَضْيِقِ لَا يَنَافِي مَا ذَكَرَهُ الْمُحَقِّقُ الثَّانِي (قدس سره) مِنَ الثَّمَرَةِ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَانْ دَخَلَ الْمَقَامَ تَحْتَ كِبَرِي التَّزَاحِمِ، وَعَدَمَ دَخُولِهِ تَحْتَ تَلْكَ الْكِبَرِي، أَجْنَبِيَانِ عَنِ ظَهْوَرِ تَلْكَ الثَّمَرَةِ تَمَاماً كَمَا لَا يَخْفَى.»¹

1. محاضرات فی اصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج 2؛ ص 356.

مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: اگر این مسأله صغری تراحم نیست یعنی از اول، امری سراغ این افراد نیامده است و این پنج فردی که در این نیم ساعت قرار دارند مامور به نبوده‌اند به خاطر اینکه قدرت بر امتثال اینها نیست و لذا امرشان منتفی است و از اول مامور به آن طبیعی محدد است، پس نباید این تعبیر را به کار برد که این افراد امر ندارند و باید این افراد را با امر طبیعی امتثال می کرد؛ بلکه از اول بگو اینها صغری تراحم نیستند، چنانچه محقق خوئی گفته است زیرا کبرای تراحم در فرض انتفاء قدرت در مامور به است و در اینجا مامور به فرد نیست و انتفاء قدرت در فرد به معنای این نیست که عقل بگوید اینجا فعلیت منتفی است. عقل می گوید هر وقت قدرت نسبت به مامور به ناشی فعلیت منتفی است لذا بین این کلام که اینجا صغری تراحم نیست و صحت کلام محقق کرکی نمی توان جمع کرد.

واقع مطلب این است که محقق خوئی اینجا چاره‌ای ندارد الا اینکه بگوید تراحم وقتی صغری پیدا می کند که قدرت بر انجام مامور به منتفی شود علی اختلافی که بین ایشان و محقق نائینی در بحث قدرت بود که ایشان از حکم عقل می گرفتند و تراحم نائینی از خطاب می گرفت ولی اگر قدرت منتفی شد فعلیت می رود اگر فعلیت فرع موضوع خود باشد و موضوع فعلیت، قدرت بر امتثال مامور به است پس هم تحلیل محقق کرکی و هم تحلیل مرحوم نائینی غلط است. آقای خوئی باید بگوید که محقق کرکی و محقق نائینی یک اختلافی سر منشأ قدرت دارند، از طرفی هر دو قائل هستند که قدرت دخیلاست، لکن یکی می گوید قدرت حکم عقل است و دیگری می گوید قدرت از خطاب می آید و در اینجا ما قدرت بر مامور به داریم زیرا مامور به مساسی با فرد ندارد و اصلاً تراحم وجود ندارد زیرا مامور به فرد نیست و این تحلیل مرحوم خوئی در فضای انکار کبرای تراحم است و کلام مرحوم محقق کرکی و میرزای نائینی در فضایی است که کسی تراحم را از باب انتفاء قدرت بپذیرد و ما نمی دانیم که محقق خوئی چگونه بین اینها کبرای تراحم نیست و کلام محقق کرکی جمع کرده است و اگر ما باشیم و همین مقدار بحث، اشکال علامه وارد است، زیرا مبنای شما یا این است که امر به طبیعی تعلق می گیرد یا اینکه امر به فرد تعلق می گیرد و اگر به طبیعی خورد تخیر بین افراد، تخیر عقلی است ولی امر به طبیعی خورده و قدرت بر طبیعی در این وقت محدد وجود دارد و تراحمی هم در کار نیست و نمی توان گفت که به حکم عقل، امر به فرد از بین رفته است و مکلف باید

برود امر به طبیعی را قصد کند و اگر سراغ فرد رفتید و تخییر را تخییر شرعی بین افراد دانستید اوضاع بدتر است زیرا هر فردی امری دارد و با قصد امر تعلق گرفته به این فرد، نمی‌توان فرد دیگر را اتیان کرد. تا اینجا حق با علامه است و محقق خوئی نمی‌تواند بین دفاع از محقق کرکی و مبنای خودش در این تحلیل جمع کند.

کلام مرحوم امام درباره کلام محقق کرکی و تعلق امر به طبیعی

مرحوم امام خمینی در اینجا مطلبی دارد که ممکن است این مطلب را بگونه‌ای معنا کنیم که بتوان گفت مراد علامه این است.

امام بعد از اینکه در توضیح کلام محقق کرکی می‌فرماید که امر به طبیعی تعلق گرفته است و امر در مرحله فرد وارد نشده است و این فرد مزاحم از نظر مناط وافی ملاک است و انطباق قهری است، جمله‌ای اضافه می‌کند و می‌فرماید:

لازمه این تحلیل این است که فرقی بین موسع و مضیق نیست و نیازی به محدود کردن به وسعت وقت ندارد، زیرا وسعت و ضیق وقت، باعث عوض شدن مامور به نمی‌شود، هم در وسعت وقت می‌گوییم مامور به طبیعی است و هم

در ضیق وقت هم مامور به طبیعی است. مگر وسعت وقت سبب عوض شدن مامور به می‌شود. ما یک کبرایی از

مرحوم آخوند یاد گرفتیم که «الامر لایدعوا الا ما تعلق به» و فرض این است که امر تعلق به طبیعی گرفته است، هم

در وسعت وقت و هم در ضیق وقت امر تعلق به طبیعی گرفته است و هم در افراد عرضی و هم افراد طولی تعلق به

طبیعی گرفته است و اگر مبنای کسی این شد که امر به طبیعی تعلق گرفته است پس خصوصیات فردیه یعنی صلوات

در این نقطه و آن نقطه مناط ندارد ولی اگر این گونه شد نه در طول و نه در عرض و نه در سعه و نه در ضیق

مامور به عوض نمی‌شود؛ بلکه آنچه عوض می‌شود فقط یک حکم عقلی در وادی امتثال است زیرا عقل گاهی می‌گوید

اتیان فوری است و در ضیق وقت می‌گوید فرصت باقی نیست و باید سریع اتیان کنی. پس اگر کسی این مبنا را

داشته باشد که امر به طبیعی خورده باشد و خصوصیات فردیه مامور به نباشند «و الامر یدعوا الی ما تعلق به و ما

تعلق به الامر طبیعی» پس فرقی بین سعه و ضیق وقت نیست لذا محقق کرکی نباید محدود در موسع کند. لذا امام در

درجه اول ابتداء بحث را تقویت می‌کند که مشخص شود که مبنا چیست و آن کبرای محقق خراسانی که دعوت به

ما تعلق به یعنی چه؟ و کسی دیگر سراغ فرد نرود، بعد می‌گوید منتها یک خلطی بین این کلام، که متعلق امر طبیعی است - که درست است و به طبیعی خورده است - و ایجاد طبیعی شده است، امر وقتی به طبیعی می‌خورد از ما ایجاد طبیعی را می‌خواهد و فرض ایجاد طبیعی در فردی که مقدور عقلی مکلف نیست تکلیف به محال است البته اگر خطاب شخصی باشد. آن موقع اصل کلام مرحوم محقق خوئی که می‌گفت این صغری تراحم نیست خراب می‌شود. در جلسه بعد این کلام امام را توضیح می‌دهیم شاید فرمایش مرحوم علامه طباطبایی در یک برداشت عمیق تر به این برگردد یعنی همه قبول داریم که متعلق تکلیف طبیعی است ولی حیث تعلق تکلیف به طبیعی، یک حیث است و حیث اینک چیزی که محقق غرض است، ایجاد طبیعی است و امام یک دقتی می‌خواهد بکند که این پوشه تعلق تکلیف به طبیعی و دعوت امر الی ما تعلق به که اول کار خوب تقویت کردیم را باید از آن حیث ایجاد طبیعی جدا کرد.

مقرر: حسن مهاجری